



دفتر ویژه: مکتب تفکیک و تمایزات آن با فلسفه و عرفان

پدیدآورده (ها): سیدان، سید جعفر

فلسفه و کلام :: سمات :: تابستان 1389 - شماره 2

از 113 تا 127

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/862041>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان

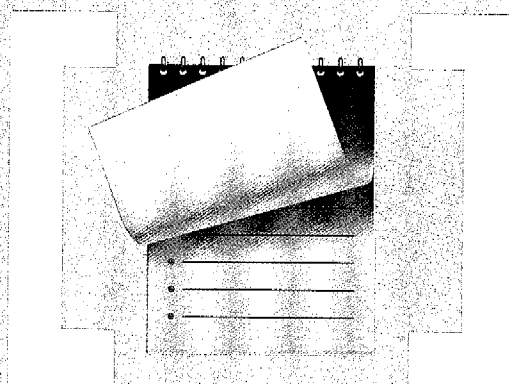
تاریخ دانلود : 04/12/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

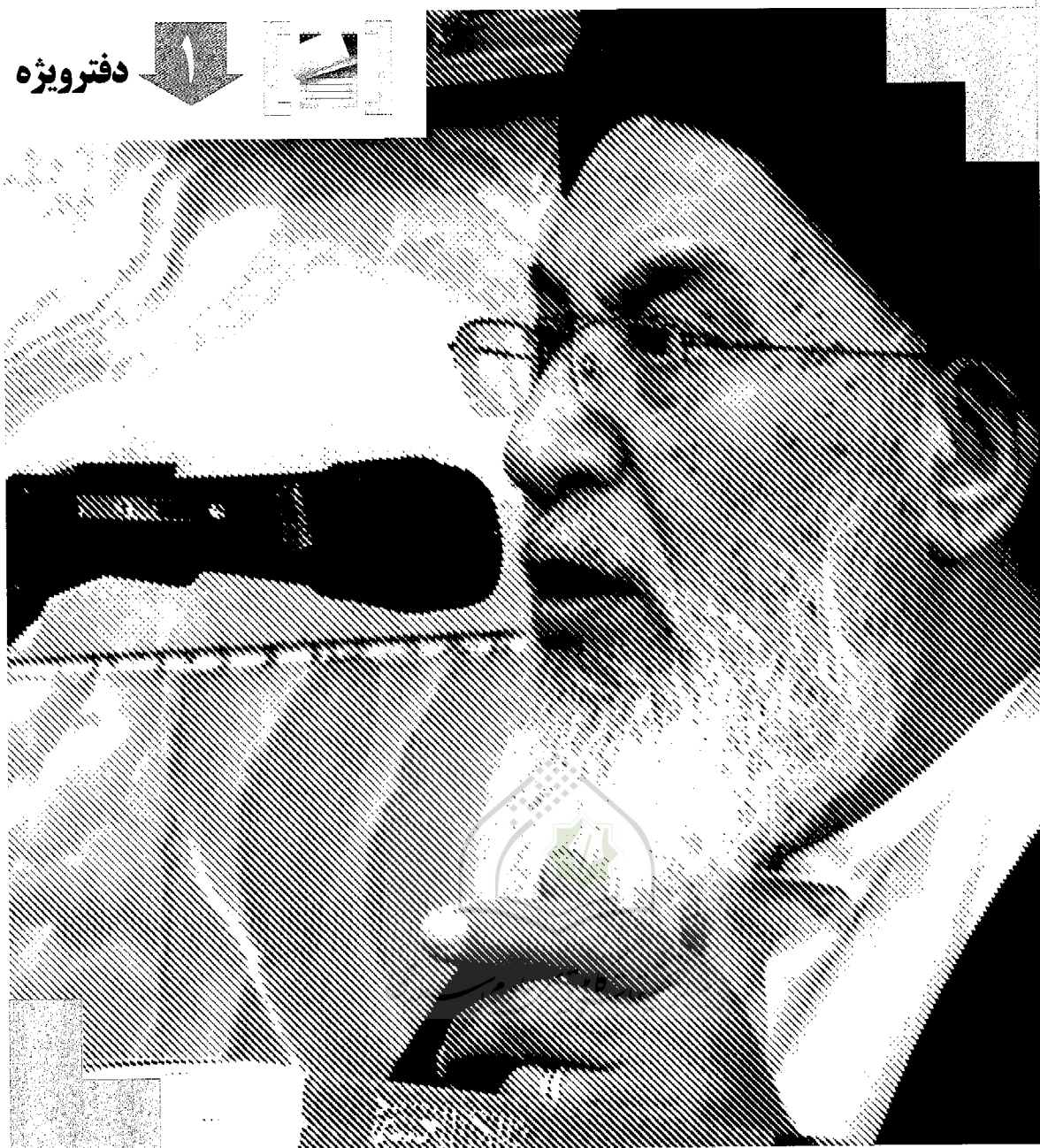
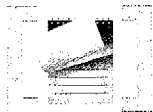


دفتر ویژه

مکتب تفکیک

- مکتب تفکیک و تمایزات آن با فلسفه و عرفان /
- گفتگو با آیت الله سید جعفر سیدان
- مسأله شناخت خداوند / آیت الله میرزا مهدی
- اصفهانی (قدس سره)
- در بیان جدایی طریق قرآن و اهل بیت علیهم السلام
- از طریق فلاسفه و عرفا / آیت الله حاج شیخ
- مجتبی قزوینی (قدس سره)
- ملاحظات پیرامون مکتب تفکیک / حسن میلانی

دفتر ویژه



مکتب تفکیک و تمایزات آداب فلسفه و عرفان

گفتگو با آیت الله سید جعفر سیدان

اشاره

گفتگویی که در زیر از نظر می‌گذرانید، پیرامون تاریخچه و مشخصه‌های فکری و معرفتی مکتب تفکیک است که توسط یکی از شاگردان استاد سیدان انجام شده و در اختیار سمات گذاشته شده است. ضمن تشکر از ایشان و نیز سپاس از استاد ارجمند حضرت آیت الله سیدان، خوانندگان ارجمند را به مطالعه این گفتگو دعوت می‌کنیم.

■ با تشکر از اینکه وقت خود را در اختیار ما قرار دادید تا نظراتتان را درباره مکتبی که از آن با عناوینی همچون «مکتب معارف اهل بیت علیهم السلام، مکتب تفکیک و یا مکتب معارفی خراسان» یاد می‌شود جویا شویم، مستحضرید که در محافل علمی سؤالاتی مطرح است. می‌خواستیم پاسخ این سؤالات را از حضرت عالی به عنوان یکی از اساتید و صاحب نظران این مکتب بشنویم.

در آغاز لطفاً در باب «پیشینه» این مکتب فکری و اینکه در چه زمانی تأسیس شده است، توضیحاتی بفرمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم و صلی الله علی محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين. با تشکر از اینکه فرصتی را فراهم آوردید تا مطالبی که در حال حاضر مورد ابتلای جویندگان معارف اصیل دینی است به صورت روشن‌تری توضیح داده شود. مناسب است قبل از پاسخ به سؤال شما کمی در مورد معنای مکتب مورد نظر بحث شود.

طبیعی است که همه گروه‌هایی که در میان مسلمانان پرورش یافته‌اند و مسلمان شمرده می‌شوند، اندیشه‌های خود را به وحی منتسب سازند تا استنادی از وحی برای مطالب خود داشته باشند اما نکته مهم این است که باید مکاتب مختلف (فلسفه و عرفان و کلام) به صورت دقیق مورد بررسی قرار گیرند تا معلوم شود که این گروه‌ها در عمل تا چه حد به وحی اعتنا کرده‌اند.

اسامی و عناوینی که در ارتباط با مکتب تفکیک فرمودید، در رساندن مقصود خیلی روشن و گویا هستند لکن به اختصار توضیحی در مورد آن‌ها ارائه می‌شود. معارف اهل بیت علیهم السلام مجموعه حقایق و علوم راستین و شناخته‌های مطابق با واقع است که در قالب حدیث، دعا و خطبه از آغاز بعثت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از ایشان و اهل بیت آن حضرت صادر شده و توسط محدثان بزرگوار در مجموعه‌های حدیثی ثبت و ضبط شده است.

چون مکتب مورد بحث تأکید دارد که مسائل اعتقادی باید از تعالیم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و اوصیاء ایشان علیهم السلام اخذ شود، از این رو این مکتب را مکتب معارف اهل بیت علیهم السلام نامیده‌اند.

تسمیه این مکتب به «مکتب معارفی خراسان» هم از این باب است که در دوران اخیر در مشهد مقدس همت بیشتری در جهت تبیین این حقایق صورت گرفته است.

نام «مکتب تفکیک» هم از آن جهت اطلاق شده است که صاحبان این مکتب بر تفکیک و جداسازی معارف وحیانی از معارف بشری و پرهیز از التقاط و تأویل و تفسیر به رأی، تأکید می‌ورزند. معارف وحیانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آورده‌اند، تکرار مطالب گذشتگان و توضیح معارف بشری نیست بلکه فرمایشهای آن حضرت بیانگر حقایق و سنخ دیگری از معارف است. یعنی در مرتبه‌ای بالاتر، راه‌های جدیدی را در رسیدن به حقیقت به روی بشر گشوده که سابقه نداشته است و در آینده هم کسی راهی مثل او نخواهد آورد و از همین جهت است که از

آیت‌الله سید جعفر سیدان در سال ۱۳۱۳ ش در شهر مقدس مشهد دیده به جهان گشود و بعد از فراگیری ادبیات فارسی، ادبیات عرب و فقه و اصول و کلام و فلسفه را در حضور استادان و آیات عظام خراسان، ادیب ثانی، میرزا احمد مدرس و شیخ هاشم قزوینی و شیخ مجتبی قزوینی و سید محمد هادی میلانی فرا گرفت. مهمترین اساتید آیت الله سیدان، آیت‌الله العظمی میلانی (ره) و آیت‌الله حاج شیخ مجتبی قزوینی بودند که به مدت ۸ سال از درس خارج فقه و اصول آیت‌الله میلانی و سالیانی نیز از دروس منظومه، اشارات، مشاعر، اسفار و معارف عالییه اهل بیت علیهم السلام آیت‌الله شیخ مجتبی قزوینی بهره‌مند شد.

آیت‌الله سیدان سالیان متمادی است که به ترویج معارف اسلامی و تدریس در مجامع علمی و حوزوی اشتغال دارد و هم اکنون نیز دانش پژوهان و طلاب از حوزه درسی (کلام و معارف) ایشان در مشهد مقدس استفاده می‌کنند. حاصل این دروس در مباحث بنیادین اعتقادی تا این زمان شامل پانزده رساله است که در آستانه چاپ قرار دارد و از این رساله‌ها میزان شناخت و شرح خطبه ۱۵۲ نهج البلاغه و رساله معاد (مناظره با آیت‌الله جوادی املی) و رساله جبر و تفویض از سلسله دروس ایشان به چاپ رسیده است.

ابتدای بعثت و نزول قرآن، بین تعالیم اعتقادی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و آموزه‌های بشری تفکیک وجدایی بوده است. و اهل معرفت از صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و سپس صحابه اهل بیت علیهم السلام که به عقل خویش حقانیت معارف الاهی ایشان را دریافته بودند، از آموزه‌های بشری کناره می‌گرفتند. بدین گونه پیشینه این مکتب و واقعیت جریان تفکیک مساوی است با ظهور خود اسلام و آغاز بعثت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم.

■ با توجه به اینکه واژه «مکتب تفکیک» واژه جدیدی است، آیا بین آنچه که در دوره اخیر با این عنوان مطرح شده است با سنت علمی گذشتگان - اعم از اصحاب ائمه علیهم السلام و علمای شیعه - هیچ تفاوتی نیست و «مکتب تفکیک» هیچ مطلب تازه و دیدگاه جدیدی ندارد؟
 روش مکتب تفکیک همان روش اصحاب ائمه علیهم السلام و فقهای امامیه است در فهم معارف حقه و از این جهت دیدگاه جدیدی نیست. اما از نگاه دیگر، استفاده از وحی از نظر کمتی و کیفی در حوزه معارف خراسان خیلی بیشتر و دقیق تر شده است و به همین جهت است که مکتب تفکیک در خراسان از زمان مرحوم میرزا مهدی اصفهانی به بعد امتیاز خاصی پیدا کرده است.

■ از سخنان حضرت عالی استفاده می‌شود که نقطه اصلی و محوری در بین تمام کسانی که با عنوان مکتب تفکیک یا مکتب معارف شناخته می‌شوند، همت بسیار در کشف حقایق وحی (قرآن و سنت) است البته با استفاده از عقل، اما از آنجا که همه گروههای فکری مسلمان - حتی فلاسفه و عرفا - مدعی استفاده از وحی هستند، در این صورت این شاخص چگونه می‌تواند معرف اندیشه تفکیکیان باشد؟ در یک نگاه دیگر می‌بینیم در جهان اسلام در باب اعتقادات سه جریان اصلی وجود داشته است: ۱. متکلمان. ۲. فلاسفه ۳. عرفا. هر سه گروه مدعی هستند که حقایق وحی را فهمیده و بیان کرده‌اند، حال اگر بخواهیم عملکرد صاحبان تفکیک را در حوزه خراسان با این سه گروه مقایسه کنیم، آیا می‌توان این مکتب را در یکی از این سه گروه جای داد مثلاً گفت: مکتب تفکیک همان جریان کلامی است و یکی از شاخه‌های کلام به شمار می‌آید؟ یعنی می‌توان میرزای اصفهانی را همچون علامه حلی و شیخ طوسی، سید مرتضی و.... یکی از متکلمان شمرد و گفت اختلاف ایشان با آن‌ها جزئی و طبیعی است؟

طبیعی است که همه گروههایی که در میان مسلمانان پرورش یافته‌اند و مسلمان شمرده می‌شوند، اندیشه‌های خود را به وحی منتسب سازند تا استنادی از وحی برای مطالب خود داشته باشند اما نکته مهم این است که باید مکاتب مختلف (فلسفه و عرفان و کلام) به صورت دقیق مورد بررسی قرار گیرند تا معلوم شود که این گروهها در عمل تا چه حد به وحی اعتنا کرده‌اند. بسیاری از نوشته‌های موجود از صاحبان این مکاتب که در دسترس همگان قرار دارد، حاکی از آن است که این گروهها در اکثر موارد طبق داده‌های بشری خود پیش رفته‌اند و ورود و خروجشان در مسائل اعتقادی کاملاً متأثر از مبانی فکری خودشان است. مثلاً در یک بررسی دقیق معلوم می‌شود که بسیاری از کسانی که مشی فلسفی دارند، در تبیین مسائل دینی از تفکر فلسفی و آراء فیلسوفان پیش از اسلام بهره می‌گیرند و معارف الاهی را بر اساس همان مبانی تعقیب می‌کنند، آنگاه برای تثبیت نظرات خود به آیه یا حدیثی استشهاد می‌کنند. همچنین عارفان با مبانی خاص عرفانی خود معارف وحیانی را دنبال کرده‌اند، لذا در واقع، مکاتب یاد شده در عمل به وحی اعتنایی نداشته‌اند و به مطالب برجسته‌ای که به روشنی از وحی قابل استفاده است توجه نکرده‌اند بلکه برای تثبیت مبانی و استشهاد بر مطالب خود، به عبارات متشابه و بیانات ذووجوه و گاه به روایاتی که هیچ گونه سندیتی ندارد، تمسک جسته‌اند. بنابراین برخی از مبانی اندیشه فیلسوفان و عارفان مسلمان بر پایه آنچه از کتاب و عترت استفاده می‌شود، استوار نیست. البته از میان این سه گروه، متکلمان با تفکیکیان قرابت بیشتری دارند؛ چرا که متکلمان کوشیده‌اند توجه بیشتری به وحی داشته باشند. اما قرار دادن تفکیکیان در زمره متکلمان اصطلاحی نیز صحیح نیست؛ یعنی هرچند که این دو گروه در اصل هدف اشتراک بیشتری دارند اما در روش و برخی مسائل خاص با هم اختلاف دارند.

■ به طور کلی روش متکلمان استفاده از عقل و نقل است. حضرت عالی هم این روش را قبول دارید، علت اینکه نمی‌توان تفکیکیان را متکلم دانست چیست؟ تفاوت این دو گروه از حیث روش است یا از جهت آراء و عقائد؟ از آنجا که همواره اختلافات محتوایی در بین متکلمین وجود داشته است لذا تفاوت از حیث آراء و عقاید، دلیل خوبی برای خارج کردن تفکیکیان از

بسیاری از کسانی که مشی فلسفی دارند، در تبیین مسائل دینی از تفکر فلسفی و آراء فیلسوفان پیش از اسلام بهره می‌گیرند و معارف الاهی را بر اساس همان مبانی تعقیب می‌کنند، آنگاه برای تثبیت نظرات خود به آیه یا حدیثی استشهاد می‌کنند. همچنین عارفان با مبانی خاص عرفانی خود معارف وحیانی را دنبال کرده‌اند، لذا در واقع مکاتب یاد شده در عمل به وحی اعتنایی نداشته‌اند و به مطالب برجسته‌ای که به روشنی از وحی قابل استفاده است توجه نکرده‌اند بلکه برای تثبیت مبانی و استشهاد بر مطالب خود، به عبارات متشابه و بیانات ذووجوه و گاه به روایاتی که هیچ گونه سندیتی ندارد، تمسک جسته‌اند.

قرار دادن تفکیکیان در زمره متکلمان اصطلاحی نیز صحیح نیست؛ یعنی هرچند که این دو گروه در اصل هدف، اشتراک بیشتری دارند اما در روش و برخی مسائل خاص با هم اختلاف دارند.

گروه متکلمان نیست. پس اگر اختلاف دو گروه یاد شده از جهت روش است، لطفاً آن را تبیین فرمایید.

■ از آغاز شکل‌گیری کلام مشاهده می‌کنیم که اکثر متکلمان علی‌رغم ادعای خود مبنی بر استفاده از عقل و نقل، در بهره‌گیری از معارف اهل بیت علیهم السلام کاملاً ضعیف عمل کرده‌اند و بلکه گاه اعتنایی به این جهت نداشته‌اند. این گروه بیشتر بر عقل، و دانش‌های مرسوم زمان که گاه از فلاسفه غیر مسلمان گرفته شده بود، تکیه داشتند و علی‌رغم این که به قرآن و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم هم مراجعه می‌کردند، ولی در تبیین قرآن و کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به شخصیت‌های علمی ای که از سوی پیامبر اکرم به عنوان حجت الاهی معرفی شده بودند، مراجعه نمی‌کردند. در نتیجه به دلیل عدم بهره‌مندی از تعالیم میثاق رستین کتاب و سنت در استفاده از محکی وحی هم ناتوان بودند. به عبارت دیگر، چون متکلمان در مواجهه اعتقادی با مخالفان بودند و در استفاده از نقل عملاً در مسیر صحیح قرار نگرفتند، تفاوت‌هایی در مبانی متکلمان و تفکیکیان پدید آمد. لذا نمی‌توان تفکیکیان را دنباله‌رو متکلمان دانست. در مکتب وحی تثبیت شده است که در تبیین حقایق و مطالب وحیانی، شایسته و بایسته است که به معلمان این مکتب مراجعه شود؛ چرا که فقط ایشان توانسته‌اند محتوای رسالت را به خوبی و درستی تبیین کنند. بنابر این طریق حفظ معارف رسالت، تنها با مراجعه به معارف اهل بیت علیهم السلام و استفاده و بهره‌گیری کامل از آن برای ما هموار می‌شود.

■ آیا می‌توان گفت که در تاریخ کلام چند مرحله وجود دارد و متکلمین به چندین بخش تقسیم می‌شوند. به این ترتیب که متکلمان متأخر به فلسفه گرویده و اندیشه‌های فلسفی را پذیرفته‌اند برخلاف متکلمان متقدم ما که نسبت به عرصه‌های فلسفه و عرفان استقلال داشتند. علت فاصله گرفتن متکلمان از منابع وحیانی این بود که کلام ما از حالت تبیینی به کلام جدلی و منازعه‌ای تبدیل شد. متکلمان، اثبات مدعیات دینی برای اندیشمندان فرق دیگر را رسالت خود قرار دادند؛ این موضوع سبب شد که به مشترکات شیعه و فرق دیگر بیشتر توجه شود لذا در این فرایند به تدریج تمایزهای فکر تشیع و اهل بیت علیهم السلام فراموش شد.

به عبارت دیگر متکلمان نخستین شیعه در عصر حضور که راویان احادیث نیز بودند و معارف اهل بیت علیهم السلام از طرق ایشان به ما رسیده است (همچون هشام بن حکم، هشام بن سالم، مؤمن الطاق و...) به درستی از منابع وحیانی بهره می‌گرفتند اما در عصر غیبت، متکلمان بیشتر در صدد پاسخگویی به شبهات دیگران و اثبات مدعیات شیعه برای دیگران برآمدند؛ بدین ترتیب نقاط امتیاز مدرسه اهل بیت علیهم السلام در طول تاریخ به تدریج دچار غفلت و فراموشی شد.

■ بله، مطلبی که فرمودید واقعیتی است که با مراجعه اجمالی به تاریخ شکل‌گیری کلام شیعی درست به نظر می‌رسد. اما در رابطه با تفکیکیان می‌توان گفت که آنچه آن‌ها را از اصحاب کلام جدا می‌کند همین جهت‌گیری متکلمان شیعه در مقابل فرق دیگر است. به عبارت دیگر، فقهای امامیه نسبت به استفاده از تعالیم اهل بیت علیهم السلام اهتمام بیشتری داشتند. اما متکلمان مانند فقها در مطالب فقهی عمل نکردند بلکه آن‌ها سعی این بود که در برابر مخالفان جبهه‌گیری کنند به همین جهت نمی‌توان روش تفکیکیان را با متکلمان یکی دانست اما می‌توان گفت همان روشی که فقها در فقه بکار می‌برند، یعنی تعقل در روایات فقهی، تفکیکیان در روایات معارفی تعقیب می‌کنند. البته روشن است که میان تعقل و اجتهاد در اصول با فروع تفاوت‌هایی وجود دارد اما آنچه میان آن‌ها مشترک است، تلاش برای فهم دقیق پیام الهی بدون وارد کردن اندیشه‌های بیگانه است.

■ آیا تعقل در وحی، با عقلانی کردن وحی متفاوت است یا خیر؟ اگر میان این دو تفاوتی نباشد، بین شما و متکلمان نیز اختلافی نخواهد بود؛ اما اگر منظور شما از تعقل در وحی یافت حقایق وحی با عقل و مبنا قرار دادن وحی در اخذ اعتقادات باشد، در این صورت روش شما با عمل متکلمان - یعنی عقلانی کردن وحی - متفاوت خواهد بود.

ظاهراً «استفاده از عقل بعد از رسیدن به وحی» در کلام شما به معنای آن است که وقتی اشخاص در معرض وحی قرار می‌گیرند، باید در آن تعقل کنند تا حقایق وحی با عقل برای ایشان روشن شود. آن گاه این منبع وسیع و بی‌خطا را مبنای اخذ عقاید صحیح قرار دهند اما متکلمان می‌خواستند به آنچه که از طریق وحی رسیده است، رنگ عقلانی بدهند. یعنی کوشیده‌اند از

همان روشی که فقها در فقه به کار می‌برند، یعنی تعقل در روایات فقهی، تفکیکیان در روایات معارفی تعقیب می‌کنند. البته روشن است که میان تعقل و اجتهاد در اصول با فروع تفاوت‌هایی وجود دارد اما آنچه میان آن‌ها مشترک است، تلاش برای فهم دقیق پیام الهی بدون وارد کردن اندیشه‌های بیگانه است.

امتیاز مکتب معارف از کلام آن است که تفکیکیان بر استفاده از روایات اهل بیت علیهم السلام - به عنوان حجت‌های الاهی - اعتنای شایسته‌ای داشته‌اند. به عبارت دیگر، مکتب معارف اهتمام زیادی بر بهره‌گیری از وحی داشته و در عین حال بر پاسخگویی مناسب به شبهات هم قادر بوده است.

عقل نظری - که در فلسفه و علوم دیگر هم استفاده می‌شود - بهره گرفته و آن معارف نورانی وحی را در قالب روش فلسفی و کلامی عرضه کنند.

بله مطلب نسبتاً دقیقی فرمودید. حاصل فرمایش شما این است که روش متکلمان اصطلاحی، برهانی کردن و معقول سازی مطالبی است که از طریق وحی به ما رسیده است، یعنی متکلمان می‌کوشند مباحث مختلف وحیانی را به صورت برهان و استدلال عرضه کنند ولی مکتب تفکیک چنین هدفی را دنبال نمی‌کند و معتقد است که همچون فقها باید با قدرت عقلانی و حقیقت عقل از منبع وحی استفاده کرد. بر این اساس، آنچه که با عقل بین در تعارض باشد مورد پذیرش نخواهد بود اما در وحی هرگز چیزی که مخالف عقل باشد وجود ندارد بلکه ممکن است بسیاری از مطالب وحی فراتر از درک عقل باشد پس مکتب تفکیک با متکلمان یک اختلاف ماهوی دارد.

■ اجمالاً کار متکلم را به دو مرحله تقسیم می‌کنند: ۱. استنباط. ۲. دفاع. در مرحله اول، حقایق را از وحی یا عقل استنباط می‌کنند؛ حال طبق فرمایش حضرت عالی همت اصلی شما نیز همان است که متکلمان در مرحله اول کار خود انجام می‌دهند. علاوه بر این، متکلمان در مرحله دفاع، همان مطالبی را که از وحی استنباط شده به صورت عقلانی تبیین و تنظیم می‌کنند. بنابراین می‌توان گفت که متکلمان به مرحله اول (استنباط) اعتنای کمتری داشته‌اند، ایشان گزاره‌های اصلی را گرفته و بیشتر به دفاع پرداخته‌اند. یعنی چون به دفاع در مقابل مخالفین درونی (اهل سنت) و بیرونی (مسیحیت و دیگران) اهتمام بیشتری داشته‌اند، همه عقاید و معارف را به طور دقیق و کامل استنباط نکرده‌اند. اما آیا می‌توان گفت که کار مکتب تفکیک صرفاً استنباط عقاید و معارف است.

■ گفتیم یکی از خصوصیات که تفاوت مکتب تفکیک را با متکلمین روشن می‌کند آن است که متکلمین کوشیده‌اند مطالب دریافت شده از وحی را معقول سازی کنند و ارائه دهند ولی همت فقهای امامیه بر استفاده از معارف وحیانی و تعقل در آن بوده است و البته اگر در مواردی هم به بحث و استدلال نیاز بوده به این جهت نیز پرداخته‌اند. چنان که گفتیم تفکیکیان در زمره متکلمان قرار نمی‌گیرند، چرا که اکثر متکلمان مطرح در طول تاریخ از معارف اهل بیت علیهم السلام کمتر بهره گرفته‌اند. اما بیشترین همت مکتب تفکیک بر استفاده از معارف اهل بیت علیهم السلام بوده است.

■ البته در مکتب تفکیک بر ارائه معقول و مستدل معارف تأکید می‌شود و معتقدیم که معارف کتاب و سنت عقلانی‌ترین و روشن‌ترین بیان از حقائق الهی است. اما نکته مهم این است که چه چیزی را عقلانی می‌دانیم. کسانی که در شناخت حقائق از متن دین تلاش لازم را نکرده باشند، در مرحله تبیین هم به آرای تمسک می‌کنند که نتیجه‌اش گاه با مکتب وحی هماهنگ نیست.

از نظر بنده، امتیاز مکتب معارف از کلام آن است که تفکیکیان بر استفاده از روایات اهل بیت علیهم السلام - به عنوان حجت های الهی - اعتنای شایسته‌ای داشته‌اند. به عبارت دیگر، مکتب معارف اهتمام زیادی بر بهره‌گیری از وحی داشته و در عین حال بر پاسخگویی مناسب به شبهات هم قادر بوده است.

■ با توجه به اینکه یکی از ویژگی های مکتب معارفی خراسان مخالفت علمی و نقد فنی فلسفه عنوان می‌شود، لطفاً راجع به این موضوع بیشتر بحث بفرمایید. البته از اظهارات قبلی حضر تعالی، پاسخ این سؤال اجمالاً مشخص شد و فرمودید که فیلسوفان به وحی - به عنوان مبدأ هدایت - اعتنایی نداشته‌اند؛ بلکه بعد از اتخاذ مبانی خاص فلسفی به سراغ وحی رفته‌اند تا استنادی برای مطالب خویش فراهم سازند. اما گاهی از فلسفه با تعبیر مختلفی یاد می‌شود و تعاریف گوناگونی از آن ارائه می‌گردد، همچون: «تفسیر جهان، تفسیر عقلانی جهان، پاسخگویی به پرسشهای بنیادی انسان، پاسخگویی به سؤالاتی که پاسخ عقلی می‌طلبد و با علوم تجربی نمی‌توان به آن‌ها پاسخ گفت». به عبارت

اساس حرکت صحیح، حرکت بر اساس عقل است. لکن دو نکته بسیار مهم و حیاتی نباید مورد غفلت قرار گیرد. نخست اینکه دایره روشنگری عقل - به حکم خود عقل - کاملاً محدود است و نباید انتظار داشت که انسان با عقل خود بتواند همه حقایق را درک کند. و البته هم دانشمندان علوم تجربی و هم دانشمندان علوم عقلی به این واقعیت آشکار یادآور شده‌اند. نکته دوم اینکه هرگاه با نور عقل به منبعی رسیدیم که به حکم عقل بسیار وسیع، صحیح، خطاناپذیر و پر اهمیت است، باید به چنین منبعی توجه کرده و از آن - بر اساس ضوابط خاص خودش - استفاده کنیم. به عبارت دیگر، در بررسی مسائل و جستجوی حقایق نباید تنها به عقل - که دایره مکشوفات آن محدود است - اکتفا کرد.

اگر کسی بگوید فلسفه به معنای تعقل است، می‌گوییم که اصل تعقل صددرصد در جای خود محفوظ و ارزنده است. ولی آیا کسانی که به این عنوان نامیده شده‌اند در عمل بر همین اساس حرکت کرده‌اند؟ اگر کسی بر اساس تعقل حرکت کند چاره‌ای جز تسلیم در مقابل وحی ندارد؛ چرا که اصل وحی با تعقل تثبیت می‌شود؛ هر چند که عقل به محتوای آن احاطه کامل پیدا نکند.



دیگر، گفته می‌شود که فلسفه در پی تفسیر عالم است و در این مسیر از عقل بهره می‌گیرد. «صیوره الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی»؛ قطع نظر از عملکرد فلاسفه آیا حضرت عالی با این تعریف کلی از فلسفه مخالف هستید؟ و اگر با این معنا از فلسفه مخالفتی دارید، جهت مخالفت چیست؟

در تعریف فلسفه گفته می‌شود: فلسفه همان حرکت فکری در جهت شناخت جهان هستی و امور مربوط به آن است. این روش به صورت مستقل و بدون اینکه نفی و اثباتی نسبت به مکاتب دیگر داشته باشد، به دنبال شناخت حقایق هستی با سیر عقلانی است. با کلیت این مطلب - یعنی استفاده از عقل و

مبدأ بودن حرکت عقلانی برای رسیدن به حقایق و بررسی جهان هستی بر اساس عقل - مخالفتی در کار نیست و معتقدیم که انسان بایستی از نور عقل و خرد استفاده کند. اساس حرکت صحیح، حرکت بر اساس عقل است. لکن دو نکته بسیار مهم و حیاتی نباید مورد غفلت قرار گیرد. نخست اینکه دایره روشنگری عقل - به حکم خود عقل - کاملاً محدود است و نباید انتظار داشت که انسان با عقل خود بتواند همه حقایق را درک کند. و البته هم دانشمندان علوم تجربی و هم دانشمندان علوم عقلی به این واقعیت آشکار یادآور شده‌اند. نکته دوم اینکه هرگاه با نور عقل به منبعی رسیدیم که به حکم عقل بسیار وسیع، صحیح، خطاناپذیر و پر اهمیت است، باید به چنین منبعی توجه کرده و از آن - بر اساس ضوابط خاص خودش - استفاده کنیم. به عبارت دیگر در بررسی مسائل و جستجوی حقایق نباید تنها به عقل - که دایره مکشوفات آن محدود است - اکتفا کرد. در مجموع اگر مراد از فلسفه، تفکر و بهره‌گیری از عقل باشد، هیچ مخالفتی با این معنا وجود ندارد. همچنین در این که در شناخت جهان و هستی باید از خرد و

اندیشه بهره برد، تردیدی وجود ندارد، لکن از نکاتی که بیان شد نباید غفلت کرد. سخن اصلی ما این است که آنچه به عنوان فلسفه مشهور شده و هم اکنون تعلیم و تعلم می‌شود به این نکات بی توجه بوده و از این رو به مسیر انحراف رفته است.

به نظر می‌رسد مراد از عقل در فلسفه با آنچه مورد نظر شماست، تفاوت دارد. کسی که وارد مباحث فلسفی می‌شود از ابتدا، مبنای خود را بر تعقل فلسفی استوار می‌کند و بر همین اساس مطلب را آغاز می‌کند و به سرانجام می‌رساند. به عبارت دیگر فیلسوف آنچه را که به عقل درک می‌کند و به آن احاطه می‌یابد، می‌پذیرد و آنچه را که فراتر از عقل او باشد، قبول نمی‌کند. بنابر این اگر عقل فلسفی به موضوعی برسد که قادر به کشف حقیقت و احاطه بر آن نیست، نمی‌تواند آن را بپذیرد. پس مراد فیلسوف از عقل با عقل مورد نظر شما متفاوت است. از نظر شما وقتی عقل به یک روشنائی فراتر و دقیق‌تر از خود می‌رسد، به بهره‌گیری از آن حکم می‌کند هر چند احاطه‌ای به آن منبع نداشته باشد، در حالی که فیلسوف منبع فراتر از عقل را نمی‌پذیرد و از ابتدا عقل را به تنهایی مبنای خود قرار داده و تا آخر هم بر اساس آن حرکت می‌کند.

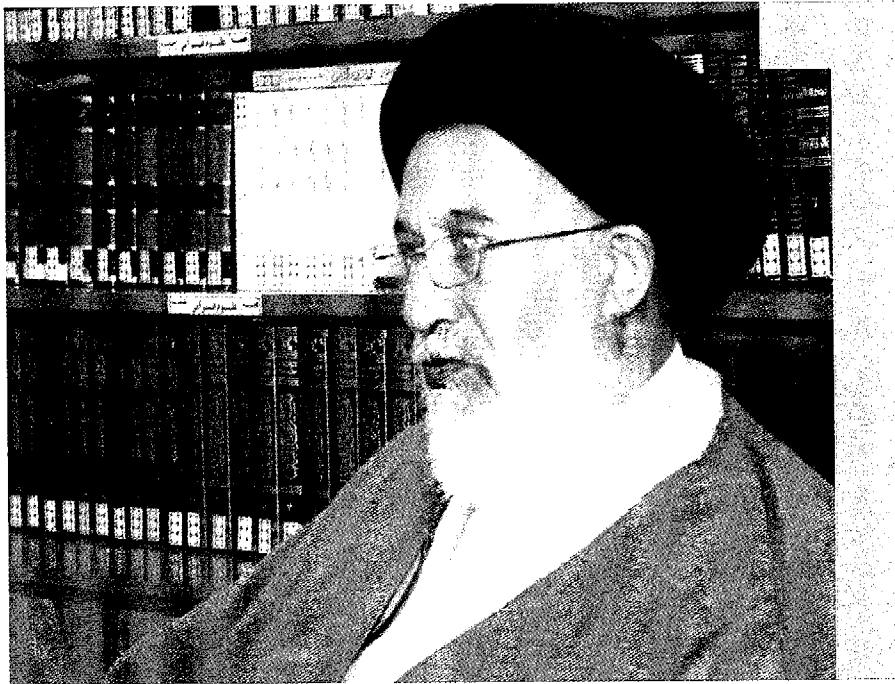
آنچه شما فرمودید راجع به عملکرد فیلسوفان است اما سؤال در مورد چستی فلسفه بود. در اینجا دو مسأله مطرح است. اول اصل تعقل و دوم عملکرد مدعیان تعقل.

سؤال بنده در مورد تفاوت تعقل مورد ادعای فیلسوفان با تعقل از نظر مکتب تفکیک است.

سؤال در مورد فلسفه مصطلح نبود بلکه سؤال از فلسفه به معنای تعقل و شناخت جهان با بهره‌گیری از عقل بود. به عبارت دیگر يك مسأله این است که آیا اگر فلسفه به معنای تعقل باشد مورد قبول است یا خیر؟ و مسأله دیگر، درستی یا نادرستی تعقل در فلسفه مصطلح است. آنچه شما فرمودید مربوط به مسأله دوم است و بسیار درست و به جا بود. اما اگر کسی بگوید فلسفه به معنای تعقل است، می‌گوییم که اصل تعقل صددرصد در جای خود محفوظ و ارزنده است. ولی آیا کسانی که به این عنوان نامیده شده‌اند، در عمل بر همین اساس حرکت کرده‌اند؟ اگر کسی بر اساس تعقل حرکت کند چاره‌ای جز تسلیم در مقابل وحی ندارد؛ چرا که اصل وحی با تعقل تثبیت می‌شود؛ هر چند که عقل به محتوای آن احاطه کامل پیدا

اگر جمعی مدعی شوند که ما فقط چیزی را که در احاطه عقل ما قرار می‌گیرد می‌پذیریم طبیعتاً مطلبی را که فراتر از عقل باشد نخواهند پذیرفت، حتی اگر مطلب مربوط به کسی باشد که با وحی در ارتباط است. ما شاهدیم که گروهی به نام فلسفه و تعقل در تاریخ، در معرفت خود هیچ گونه حجیتی برای وحی که به عقل ثابت شده است، قائل نیستند و اگر به منابع وحیانی مراجعه می‌کنند، درصدد شاهد گرفتن برای همان دریافت‌های عقلی و ذهنی خود هستند.

بسیاری از استدلالهای فلاسفه از نظر عقلی مخدوش است. به عبارت دیگر، ما ادله فلاسفه را برهان نمی‌دانیم؛ زیرا چنان که خود فلاسفه اذعان دارند، برهان باید بر مسائل بدیهی مبتنی باشد و اگر چنانچه براهین فلسفه دارای این خصوصیت بودند، هرگز در مسائل مهم و اساسی اختلافی در میان آنها پدید نمی‌آمد. لذا همین اختلاف حاکی از آن است که ادله و براهین فلسفی بر مسائل بدیهی مبتنی نیست.



در مکتب وحی مسلم
است که ماسوی الله
مسیبوق به عدم هستند
و ابتدا دارند (لم یکن
فکان) این مطلب به
قدری در وحی روشن
و قطعی است که حتی
بسیاری از شخصیت‌های
پاییند به فلسفه
اصطلاحی معترفند که
تلاششان در جهت
توجیه این مسأله با
حدوث ذاتی بی ثمر
بوده است.

نکند. همین که محتوای وحی با تعقل روشن تضادی نداشته باشد، طبعاً بعد از پذیرش «اصل وحی» این هم باید پذیرفته شود. حال اگر جمعی مدعی شوند که ما فقط چیزی را که در احاطه عقل ما قرار می‌گیرد می‌پذیریم طبیعتاً مطلبی را که فراتر از عقل باشد نخواهند پذیرفت، حتی اگر مطلب مربوط به کسی باشد که با وحی در ارتباط است. ما شاهدیم که گروهی به نام فلسفه و تعقل در تاریخ، در معرفت خود هیچ گونه حجتی برای وحی که به عقل ثابت شده است، قائل نیستند و اگر به منابع وحیانی مراجعه می‌کنند درصدد شاهد گرفتن برای همان دریافت‌های عقلی و ذهنی خود هستند.

■ دو اشکال به فلسفه وارد کردید. نخست اشکال «روشی» بود، فرمودید که در روش فیلسوفان، وحی نادیده گرفته شده است و ایشان در عمل صرفاً به عقل خود تکیه می‌کنند؛ پس روش فلاسفه ناقص است و مورد قبول شما نیست؛ چرا که به اعتقاد شما وقتی عقل به وحی می‌رسد به حقانیت و بهره‌گیری از آن حکم می‌کند. اشکال دوم «محتوا» و نظرات ارائه شده از سوی فلاسفه بود که در این مورد دو پرسش مطرح است. اول اینکه: معروف است که مرحوم آیه الله آقا شیخ مجتبی قزوینی اسفار را تدریس می‌کردند و ضمن طرح مسائل فلسفه، به شیوه فلسفی آن را نقد می‌کردند. دروس حضرت عالی هم مشاهده می‌شود که برهان فلسفی را تبیین فلسفی کرده و سپس آن را با استدلال عقلی نفی می‌کنید نه با استناد به آیات و روایات. پرسش ما در مورد جایگاه این روش نقد فلسفی در مکتب تفکیک است. پرسش دوم هم در مورد «محتوای فلسفه» است. لطفاً فهرستی اجمالی از اختلافات معارف تفکیکی با داده‌های فلسفی ارائه فرمایید و علت این مخالفت را بیان کنید.

در مورد آنچه به عنوان علم معقول اصطلاحی، یا فلسفه و یا حکمت متعالیه مطرح است، دو مطلب مهم وجود دارد. اول اینکه براهین و ادله بسیاری از مسائل حکمت متعالیه، بر اساس خود مبانی فلسفی مخدوش است. تضاد و نفی و اثبات در بین فلاسفه گواه خوبی بر همین موضوع است و به معنای آن است که بسیاری از استدلال‌های فلاسفه از نظر عقلی مخدوش است. به عبارت دیگر، ما ادله فلاسفه را برهان نمی‌دانیم؛ زیرا چنان که خود فلاسفه اذعان دارند، برهان باید بر مسائل بدیهی مبتنی باشد و اگر چنانچه براهین فلسفه دارای این خصوصیت بودند، هرگز در مسائل مهم و اساسی اختلافی در میان آن‌ها پدید نمی‌آمد. لذا همین اختلاف حاکی از آن است که ادله و براهین فلسفی بر مسائل بدیهی مبتنی نیست. البته این سخن ادعایی است که به صورت اشاره از آن می‌گذریم ولی این ادعا با بررسی موارد مختلف به خوبی

مطالبی که پیرامون
مسأله «جبر و اختیار»
در فلسفه و عرفان
مطرح است هرگز با
آنچه که در وحی هست
نسبتی ندارد. وحی به
حقیقت، انسان را مختار
می‌داند، اختیاری که به
واسطه آن، بهشت و
دوزخ، ثواب و عقاب،
ارسال رسل، انزال
کتاب، تکلیف، امر و نهی
و... معنا می‌یابد اما در
فلسفه اختیار به معنای
مسیبوق بودن فعل به
اراده است هرچند که
عبد در اراده مجبور
باشد.



ثابت می‌شود. به عنوان مثال در مباحثی که بین ملاصدرا و ابن سینا اختلاف هست، ایشان استدلال ابن سینا را مخدوش می‌کند. همچنین وقتی ابن سینا مطالبی بر خلاف حکمت متعالیه دارد، در حقیقت ادله مطالب حکمت متعالیه را ابطال کرده است.

به علاوه با مراجعه به وحی مشاهده می‌شود که در بسیاری از مسائل مهم و کلیدی، نتایج حاصل از روش فلسفی با صراحت وحی در تضاد است از جمله:

یک: بر اساس مبانی فلسفه، حضرت حق با کائنات «سنخیت» دارند و در اصل حقیقت مشترک هستند. عارفان پا را از این هم فراتر گذاشته و قائل به «عینیت» میان خالق و مخلوق شده‌اند و گفته‌اند در عالم فقط یک حقیقت هست اما به اطوار مختلف متطور است. در مقابل، وحی به روشنی از «بینونت» حضرت حق با کائنات حکایت دارد.

دو: فاعلیت حضرت حق در فلسفه به گونه‌ای ترسیم شده که صدور فعل از خداوند ضرورت می‌یابد. علت یکی از قوانین در فلسفه مصطلح است. بر اساس این قانون، حضرت حق علت تامه است و از معلول خود انفکاک نمی‌دارد؛ در نتیجه صدور فعل از او ضروری است؛ اما بر اساس مکتب وحی، خداوند متعال «فاعل تام» است و در فاعلیت خود حریت دارد و هیچ نیازی به غیر ندارد. فعل خداوند در ارتباط با مشیت و اراده اوست و صدور فعل از او آزادانه صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر، خداوند متعال علت تامه اصطلاحی نیست که صدور فعل از او واجب باشد.

سه: بر اساس مکتب وحی، علم حضرت حق با اراده او تفاوت دارد اما در مبانی فلسفه، اراده با علم یکی است. و خداوند در حقیقت، اراده ندارد.

چهار: در مکتب وحی مسلم است که ماسوی الله مسبوق به عدم هستند و ابتدا دارند (لم یکن فکان) این مطلب به قدری در وحی روشن و قطعی است که حتی بسیاری از شخصیت‌های پاییند به فلسفه اصطلاحی معترفند که تلاششان در جهت توجیه این مسأله با حدوث ذاتی بی ثمر بوده است. البته در فلسفه نیز اختلافات زیادی در این مسأله هست، از جمله مسائلی که در ارتباط با مجردات و عالم ماده است و مسائلی مثل حدوث به حرکت جوهر و....

پنج: مطالبی که پیرامون مسأله «جبر و اختیار» در فلسفه و عرفان مطرح است هرگز با آنچه که در وحی هست نسبتی ندارد. وحی به حقیقت، انسان را مختار می‌داند، اختیاری که به واسطه آن، بهشت و دوزخ، ثواب و عقاب، ارسال رسل، انزال کتب، تکلیف، امر و نهی و... معنا می‌یابد اما در فلسفه اختیار به معنای مسبوق بودن فعل به اراده است، هرچند که عبد در اراده مجبور باشد.

شش: در مسأله معاد نیز بین آنچه که از وحی استفاده می‌شود و آنچه که در حکمت متعالیه مطرح است تفاوت بسیار روشن و آشکاری وجود دارد. در این مورد نیز برخی فیلسوفان و فلسفه دانان بزرگ به این اختلاف معترفند.

هفت: مسأله «بدا» نیز در وحی و فلسفه به دو صورت کاملاً متفاوت مطرح شده است. در حقیقت، فلسفه بدا را قبول ندارد، در حالی که بدا در مدرسه اهل بیت علیهم السلام یکی از مهم‌ترین مسائل اعتقادی است.

هشت: در حکمت متعالیه «بهشت و نعمتهای بهشتی» منشأ نفس انسانی و قائم به آن دانسته شده است اما مکتب وحی، بهشت و نعمتهای آن (و نیز جهنم و عذابه‌های آن) را حقایقی خارجی و آفریده خداوند می‌داند.

نُه: در عرفان گفته شده که «عذاب» از ریشه عَذَب (شیرینی و گوارایی) است. مشی حکمت متعالیه در این جهت مختلف بوده است. در برخی موارد بر عذاب بودن اصرار شده است و در مواردی هم مسأله به گونه‌ای دیگر مطرح شده است. اما در هر صورت، در این مسأله نیز بین مکتب وحی و حکمت متعالیه اختلاف زیادی وجود دارد.

ده: در مسأله «خلود در نار» هم بین مکتب وحی و حکمت متعالیه تفاوت بی‌نی وجود دارد. موارد بسیاری از این قبیل وجود دارد که به قسمتی از موارد اشاره شد. تک تک این موارد به تنهایی برای موضع‌گیری میان این دو مکتب کافی است. ضمن اینکه هرگز توهین به هیچ یک از شخصیت‌ها را جایز نمی‌شماریم. بلکه با حفظ عظمت همه اشخاص، در جستجوی حقیقت هستیم، چراکه «الْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ

بر اساس مبانی فلسفه، حضرت حق با کائنات «سنخیت» دارند و در اصل حقیقت مشترک هستند. عارفان پا را از این هم فراتر گذاشته و قائل به «عینیت» میان خالق و مخلوق شده‌اند و گفته‌اند در عالم فقط یک حقیقت هست اما به اطوار مختلف متطور است. در مقابل، وحی به روشنی از «بینونت» حضرت حق با کائنات حکایت دارد.

بر اساس مکتب وحی، علم حضرت حق با اراده او تفاوت دارد اما در مبانی فلسفه، اراده با علم یکی است و خداوند در حقیقت، اراده ندارد.

یُتَّبَعُ». البته لازم است ضمن احترام به اشخاص از «شخصیت زدگی» هم پرهیز شود. نقد مطالب اشخاص به معنای توهین به آن‌ها نیست. توهین وقتی صدق می‌کند که فرد را به ضدیت آگاهانه با اسلام متهم سازیم. اما بیان مخالفت مطالب اشخاص با آنچه که در وحی هست - البته با دلایل روشن - نه تنها توهین نیست بلکه تکامل علمی و تولید معرفت به این تحقیقات وابسته است. «دراسة العلم لقاح المعرفة» لذا اصرار بنده همواره بر پرهیز جدی از توهین و تجهیل و غرض ورزی بوده است. و در عین حال بر فضای بحث و گفت و گوی علمی و نقد منصفانه برای روشن شدن حقائق تأکید داشته‌ام.

■ در برخورد عقاید دو روش وجود دارد. در یک روش، طرف مقابل «تکفیر یا تجهیل» می‌شود و متأسفانه این روش بسیار شایع است. روش دیگر، گفتگو برای تبیین مطلب حق است. سؤال این است که حضرت عالی و همفکران شما کدامیک از این دو روش را می‌پسندید؟ آیا روش تجهیل و تکفیر را صحیح می‌دانید یا فارغ از این امور و بر اساس منطق قرآن «... فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» «گفتگو و بحث» را برای تبیین مسائل انتخاب می‌کنید و داوری را به اهل فضل می‌سپارید؟ البته پاسخ این پرسش با توجه به سیره عملی شما در «گفتگوها و مناظرات» روشن است، اما خواهشمندیم با صراحت بیشتری راجع به این موضوع مهم توضیح دهید.

■ اهتمام بنده - با بضاعت ناچیز خود در این مطالب - این است که باید به روش دوم عمل کرد لذا در هیچ یک از گفتار و نوشتار بنده کلمه‌ای که بوی تکفیر از آن استشمام شود، وجود نداشته است. بنده از کسانی که به هر نسبتی با حقیر ارتباطی دارند همواره رعایت این جهت را تقاضا کرده‌ام. همچنین معتقدم که هرگز نباید به خاطر ضعف استدلال، طرف مقابل را تجهیل کرد. پس هم تکفیر غلط است و هم تجهیل. بنابر این از همه تقاضا داریم که این موضوع را سرلوحه کار خود قرار دهند و مطالب را به بهترین صورت، با تفاهم و در سطوح مختلف تعقیب کنند تا با رعایت کامل بر اصول عقلانی، اخلاقی و انسانی حقایق بهتر و بیشتر روشن شود و مراکز علمی و جامعه در مسیر رشد علمی قرار گیرند.

شخصی بود - که خدا رحمتش کند - با دیگری بحث می‌کرد و بسیار به او اعتنا و احترام می‌کرد و از وی با عناوینی چون اهل فضل و دانشمند و... یاد می‌کرد، اما وقتی که آن فرد نسبت به مطالب وی جبهه گرفت، او را به شدیدترین وجه، تجهیل کرد و گفت تو هیچ چیز نمی‌دانی. کار که به اینجا رسید، آن فرد گفت بنده تا حدودی درس خوانده‌ام و مباحث حوزوی را دیده‌ام تا وقتی که در مقابل مطالب شما جبهه‌گیری نکرده بودم از نظر شما دانا بودم حال که جبهه‌گیری کردم مرا اجهل چهل شمردی! تجهیل کار درستی نیست. نباید اینگونه باشد که اگر یک طلبه مبتدی مطلب شما را بیذیرد، از نظر شما بسیار فهمیده باشد. اما اگر یک شخصیت علمی مطالب شما را مخدوش بداند، نزد شما جاهل به آن موضوع جلوه داده شود.

■ علی رغم فرمایشات حضرت عالی در مورد لزوم توجه به معارف اهل بیت علیهم السلام متأسفانه می‌بینیم که در مراکز علمی و آموزشی به ویژه حوزه‌های علمیه در طول تاریخ به خصوص در چند سده اخیر توجه چندانی به معارف اهل بیت علیهم السلام نمی‌شود و در جهت اجتهاد در معارف اهل بیت علیهم السلام تلاش چندانی صورت نمی‌گیرد، علت این امر از نظر حضرت عالی چیست؟

■ عدم توجه به معارف اهل بیت علیهم السلام و رواج مسائل فلسفی در بین فعالان عرصه عقاید در جوامع اسلامی، محصول انحراف خلافت از مسیر صحیح آن بود. یعنی مردم به آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از ناحیه خداوند متعال در مورد عترت ابلاغ فرمودند، بی‌اعتنایی کردند و قدرت در اختیار کسانی قرار گرفت که نسبت به تداوم رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شایستگی نداشتند. معمولاً زمینه پیشروی در اختیار صاحبان قدرت و ثروت است. لذا به طور طبیعی فرمایشات و تعلیم خاندان رسالت تحت الشعاع قدرتهای حاکم عصر خود قرار گرفت.

هم تکفیر غلط است و هم تجهیل. بنابر این از همه تقاضا داریم که این موضوع را سرلوحه کار خود قرار دهند و مطالب را به بهترین صورت، با تفاهم و در سطوح مختلف تعقیب کنند تا با رعایت کامل بر اصول عقلانی، اخلاقی و انسانی، حقایق بهتر و بیشتر روشن شود و مراکز علمی و جامعه در مسیر رشد علمی قرار گیرند.

عدم توجه به معارف اهل بیت علیهم السلام و رواج مسائل فلسفی در بین فعالان عرصه عقاید در جوامع اسلامی، محصول انحراف خلافت از مسیر صحیح آن بود. یعنی مردم به آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از ناحیه خداوند متعال در مورد عترت ابلاغ فرمودند، بی‌اعتنایی کردند و قدرت در اختیار کسانی قرار گرفت که نسبت به تداوم رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شایستگی نداشتند.



علاوه بر اینکه قدرتهای حاکم همواره تمام تلاش خود را جهت مخفی ساختن مقام الهی امامان معصوم علیهم السلام و انزوای ایشان به کار می بردند؛ در این راستا مطالب اعتقادی مطابق خواسته های حاکمان و بر اساس قوانین موضوعه توسط اندیشمندان پیش از اسلام تنظیم و ترویج می شد تا آنجا که در عصر خلفای عباسی، ترجمه کتب فلسفی به صورت شگفتی رواج یافت.

در مقاله ای خواندم که اصحاب فلسفه یونان کتابهای فلسفی را در محلی دور از دسترس عموم به صورت حفاظت شده نگهداری می کردند؛ زیرا معتقد بودند که رواج مطالب فلسفی در جامعه موجب بروز اختلاف و تشتت آراء می گردد. وقتی خلفای عباسی از این موضوع اطلاع یافتند، برای پادشاهی که کتب مذکور در اختیار وی بود، هدایای فراوانی فرستادند و کتابهای فلسفه را از او طلب کردند. آن شخص برای در اختیار گذاشتن کتب فلسفی با اصحاب خود مشورت کرد و با مخالفت اکثریت مواجه شد. در این میان فردی گفت این کتب را برای مسلمانان بفرستید؛ چرا که این مطالب در هیچ جامعه ای ترویج نمی شود مگر آنکه موجب تشتت افکار [و انحطاط عقیدتی] آن جامعه می شود؛ لذا کتب به ممالک اسلامی ارسال و در آنجا ترجمه شد.

خلفای عباسی نیز به شدت از این کار استقبال و مترجمان را تشویق می کردند تا آنجا که مأمون هم وزن کتاب ترجمه شده به مترجمان طلا می داد. بنابر این در چنین شرایطی بود که معارف اهل بیت علیهم السلام به تمام معنا به انزوا کشیده شد و مطالب بشری رشد و توسعه پیدا کرد.

مطالب یاد شده مربوط به ریشه انحرافات مراکز علمی در جوامع اسلامی بود اما علت کم توجهی مراکز علمی شیعه به معارف اعتقادی اهل بیت علیهم السلام این بود که ابتلاء و نیاز شدید جامعه به مسائل فرعی و احکام اسلامی در امور مختلف فردی و اجتماعی، حوزه های علمیه شیعه را به اهتمام بیشتر در جهت توسعه فقه سوق داد. بحمد الله این ضرورت موجب رشد و شکوفایی فقه شیعه در حوزه های علمیه تشیع شد.

در مقابل، جامعه برای یادگیری مسائل اعتقادی، ضرورتی احساس نمی کرد؛ چرا که مردم قسمتی از معارف فطری را با تذکر به فطرت دریافت می کردند و از آراء و اقوال فقها و عالمان - که اعتقادات ایشان هم مأخوذ از معارف اهل بیت علیهم السلام بود- برای مردم اطمینان حاصل می شد. در نتیجه عموم مردم در جوامع شیعی همواره در پرتو اعتقادات فقه های اهل بیت علیهم السلام از عقاید حق برخوردار و بهره مند بوده اند.

اما چنان که گفتیم، اهتمام زیاد مراکز علمی برای پاسخگویی به نیازمندی های جامعه در زمینه احکام و دستورات فرعی دین باعث شد که مسائل اعتقادی در این مراکز نمود کمتری داشته باشد. در این میان عالمانی که به صورت تخصصی به مسائل اعتقادی و معارفی پرداخته اند، متأسفانه در عمل از فضای فلسفی متأثر شده اند که در اثر سیاستهای حاکمان ایجاد شده بود. در نتیجه این تأثیر، محصول افکار بشر به تدریج توسعه پیدا کرد و به رواج فلسفه و عرفان در مقابل تعلیم و وحی انجامید.

در عین حال همواره شخصیت های علمی و فقیهانی بوده اند که اعتقادات خود را بر اساس تعلیم اهل بیت علیهم السلام استوار سازند. در یک بررسی روشن می شود که بیشترین توجه شخصیت های علمی و فقها به استفاده از مکتب اهل بیت علیهم السلام و تثبیت آن بوده است لکن چنان که گفتیم به دلیل احساس نیاز شدید جامعه به فروع احکام این گروه از عالمان و فقیهان، فرصت کمتری برای پرداختن به مسائل اعتقادی و ترویج آن داشته اند و در مقابل، صاحبان افکار بشری با فرصتی بیشتر و گاه با بهره گیری از قدرتهای حاکم و متأثر از فضای ضد معارفی به ترویج اندیشه های بشری پرداختند.

■ اگر علت اهتمام عالمان شیعه به فقه مرسوم، ابتلاء و نیاز مردم بوده است، امروزه با توجه به نشر آثار متنوع در عرصه های فکری، آیا ابتلا و نیاز مردم به معارف اعتقادی بیشتر نشده است؟ آیا ضرورتی برای پرداختن به اعتقادات احساس نمی شود؟

بله در چنین شرایطی، فعالیت در زمینه مباحث اعتقادی و نشر معارف اهل بیت علیهم السلام با حفظ اصول عقلانی و اخلاقی بسیار ضروری می نماید. به نظر بنده چنین فعالیتی آغاز شده و زمینه مناسبی برای این کار فراهم گردیده است. مسائل به خوبی مطرح شده است. افکار و آراء صاحب نظران به چالش کشیده شده است. اندیشمندان ضرورت پرداختن به این مباحث را احساس کرده اند. و تلاش معقول و به دور از هر

مسأله «بدا» نیز در وحی و فلسفه به دو صورت کاملاً متفاوت مطرح شده است. در حقیقت، فلسفه بدا را قبول ندارد، در حالی که بدا در مدرسه اهل بیت علیهم السلام یکی از مهم ترین مسائل اعتقادی است.

در حکمت متعالیه «بهشت و نعمتهای بهشتی» منشأ نفس انسانی و قائم به آن دانسته شده است اما مکتب وحی، بهشت و نعمتهای آن (و نیز جهنم و عذابه های آن) را حقایق خارجی و آفریده خداوند می داند.

گونه تنش در این زمینه آغاز شده است. امیدواریم فقهاء عظام به عنوان استوانه‌های اعتقادی اسلام هرچه بیشتر در این زمینه اهتمام ورزند تا معارف اهل بیت‌علیهم السلام هرچه بهتر و بیشتر منتشر شود. بر کسانی که کم توجهی به معارف اهل بیت‌علیهم السلام را در مجامع علمی دریافته‌اند، لازم و ضروری است که با برنامه ریزی منظم به ترویج مکتب اهل بیت‌علیهم السلام بپردازند. به نظر ما امروزه بهترین اندیشه منسجم و عقلانی برای پاسخگویی به شبهات و هجمه‌های فکری مخالفان دین و مذهب، همان مضامین و روش اهل بیت‌علیهم السلام است و با احیای این روش به دور از التقاط‌های ناروا، می‌توان سنگر محکمی برای مصون سازی نسل جوان در مقابل انحرافات فکری درست کرد.

■ آیا از نظر حضرت‌عالی باید فلسفه و عرفان طرد شود، تدریس نگیرد و مورد بحث قرار نگیرد؟ در این ارتباط توصیه شما به مسؤولین فرهنگی و دینی چیست؟

■ بنده در مورد تحصیل یا عدم تحصیل فلسفه نظر خاصی ندارم. آنچه اهمیت دارد اهتمام جدی بر فهم معارف اهل بیت‌علیهم السلام به کمک نور عقل است. چنان که یک فقیه با دقت فراوان و رعایت مبانی اصولی به استنباط احکام می‌پردازد، لازم است طبق موازین و اصول و با توجه و دقت بیشتر به فهم و استخراج معارف اعتقادی از متون دینی پرداخته شود. در این صورت تحصیل فلسفه و عرفان مشکل‌ساز نخواهد بود. به عبارت دیگر، پیش از شکل‌گیری افکار و نفوس انسان با مطالب اندیشمندان بزرگ بشری، اهتمام برای فهم معارف کتاب و سنت با دقت و تعقل ضروری می‌نماید.

تربیت جامعه بر اساس علوم اهل بیت‌علیهم السلام از تأثیر افکار و عقاید نادرست بشری مانع می‌شود، در نتیجه مطالعه و تحصیل فلسفه و عرفان جهت آشنایی با افکار اندیشمندان بشر، اشکالی نخواهد داشت. و البته گاهی ممکن است به ضرورت باید آن مکاتب را هم آموخت و مورد بحث قرار داد.

اصرار ما بر تلاش برای کسب معارف اهل بیت‌علیهم السلام و فهم روایات معصومان‌علیهم السلام است. اما بر عدم تحصیل فلسفه اصراری نداریم؛ چرا که معتقدیم چنانچه معارف اهل بیت‌علیهم السلام در جامعه مطرح شود عموم متدینین به کمک نور عقل خود، تعالیم و حقانیت این معارف را دریافت خواهند کرد؛ نه صرفاً به جهت عصمت امامان‌علیهم السلام و تعبد در برابر فرمایشات ایشان بلکه به ارشاد نور عقل و با تعقل، حقانیت معارف ایشان را در می‌یابند.

به عبارت دیگر رجوع به اهل بیت‌علیهم السلام از باب «تعلم من ذی علم» است. ائمه اهل بیت‌علیهم السلام در بسیاری از موارد در بیان مسائل اعتقادی دلیل مطلب را هم تبیین فرموده‌اند. اشکال در کم توجهی، عدم مراجعه جدی و سهل‌انگاری نسبت به فراگیری علوم اهل بیت‌علیهم السلام است. متأسفانه برخی از عالمان پس از پی‌ریزی اعتقادات خود بر مبنای افکار بشری به معارف و حیاتی مراجعه می‌کنند. اگر تحصیل فلسفه یا عرفان سبب شود که ذهن انسان با این مطالب به گونه‌ای قالب بندی شود که در برخورد با قرآن و روایات توان درک مضامین حقیقی آن را نداشته باشند، قطعاً چنین آموزش‌هایی صحیح نیست. حاصل آنکه دو اشکال در زمینه کسب معارف

صحیح وجود دارد: اول عدم مراجعه جدی به معارف اهل بیت‌علیهم السلام، دوم مراجعه به معارف اهل بیت‌علیهم السلام بعد از شکل‌گیری نفوس با مطالب دیگر.

■ با کنار گذاشتن فلسفه چگونه می‌توان به مشکلات و شبهات منکران دین پاسخ گفت؟

■ در مواجهه با شبهات ملحدان و منکران توحید و نبوت باید از قواعد و مطالب روشن عقلانی در پاسخ دهی به شبهات بهره جست. روشن است

که قواعد عقلانی در انحصار کتب فلسفی نیست بلکه همه عقلا از آن بهره‌مند هستند. این قواعد عقلانی - که در اختیار همه عقلا قرار دارد - پاسخگوی مسائل و شبهات است. همه قبول دارند که معلول بدون علت نمی‌شود - (البته مراد علیت اصطلاحی نیست بلکه همان معنای عقلی مورد نظر می‌باشد) - . محال بودن اجتماع نقیضین، اجتماع ضدین، بطلان تسلسل و دور و ده‌ها قاعده عقلی دیگر، از جمله قواعد روشن

قدرتهای حاکم همواره تمام تلاش خود را جهت مخفی ساختن مقام الهی امامان معصوم‌علیهم السلام و انزوای ایشان به کار می‌برند؛ در این راستا مطالب اعتقادی مطابق خواسته‌های حاکمان و بر اساس قوانین موضوعه توسط اندیشمندان پیش از اسلام تنظیم و ترویج می‌شد تا آنجا که در عصر خلفای عباسی ترجمه کتب فلسفی به صورت شگفتی رواج یافت.

به نظر ما امروزه بهترین اندیشه منسجم و عقلانی برای پاسخگویی به شبهات و هجمه‌های فکری مخالفان دین و مذهب، همان مضامین و روش اهل بیت‌علیهم السلام است و با احیای این روش به دور از التقاط‌های ناروا، می‌توان سنگر محکمی برای مصون سازی نسل جوان در مقابل انحرافات فکری درست کرد.



عقلانی و مورد قبول عقلاست که با استناد به آن‌ها می‌توان بسیاری از مسائل را پاسخ گفت. برخی میان این قواعد عقلانی با تفسیر و تعبیر فلاسفه از این امور عقلانی اشتباه می‌کنند. اتفاقاً ما می‌گوییم، بسیاری از مباحث فلسفی با همین قواعد عقلانی روشن سازگار نیست و از طریق همین قواعد عقلی، مدعاهای فلاسفه و عرفا را نقد می‌کنیم.

بنده با منکران پروردگار از قشرهای مختلف بیشترین برخورد را داشته‌ام تا آنجا که فقه‌های برجسته نیز به دلیل اشتغالات فراوان علمی این افراد را به بنده ارجاع می‌دادند. بنده در مواجهه با این افراد، هرگز به آیات و روایات استناد نمی‌کردم بلکه با همین قواعد روشن و بین عقلی با ایشان مباحثه می‌کردم و بحمد الله همواره موفق بوده‌ام.

در یکی از مباحثاتی که با گروهی از منکران داشتیم پس از چند ساعت بحث و گفتگو اعتراف کردند که ما از هر دری وارد بحث شدیم آن در به روی ما بسته شد و ما چاره‌ای جز تسلیم و اعتراف به وجود يك مبدأ عالم و قادر نداریم.

بنده فارغ از مباحث فلسفه و عرفان، پاسخگوی انواع مسائل و شبهات بوده‌ام. بنابراین برای پاسخگویی به شبهات منکران و ملحدان هیچ نیازی به تحصیل فلسفه مصطلح نیست؛ مخالفت با فلسفه و عرفان هم به معنای مخالفت با قواعد عقلی نیست. علاوه بر اینکه با مراجعه به معارف و حقایق، اختلاف نتایج حاصل از مبانی خاص فلسفه در مباحث توحیدی، خلقت، حدوث و قدم، جبر و اختیار، معاد و... با مکتب وحی به عیان قابل مشاهده است. از این روست که ما اصرار داریم که به جای پرداختن به مباحث ذهنی فلسفه و عرفان، به تقویت امور عقلانی چنان که مشی ائمه علیهم السلام بوده است، بپردازیم. و یکی از بهترین راه‌های تقویت عقلانیت بهره‌مندی از تذکرات و تربیت عقلانی اهل بیت‌علیهم السلام است.

■ آیا می‌توان گفت، ارجاع منکران به حضرت عالی از باب ورود شما در مباحث فلسفه بوده

است؟

خیر کسانی که منکران را به بنده ارجاع می‌دادند از انتقاد بنده نسبت به فلسفه و عرفان کاملاً آگاه بودند. یکی از این بزرگان مرحوم آیت الله فلسفی در حوزه علمیه مشهد بود که این افراد را مکرراً به بنده ارجاع می‌داد و این در حالی بود که فضل علمی ایشان بر کسی پوشیده نیست. جلساتی که در منزل ایشان برپا می‌شد، به احترام ایشان مملو از جمعیت بود، بیشتر شرکت کنندگان هم حوزوی بودند. بنده به دلیل حضور حوزویان، با رعایت ادب مطالب عرفانی و فلسفی را مطرح و نقد می‌کردم و آمادگی خود را برای بحث با علاقه‌مندان اعلام می‌داشتیم. روزی به مرحوم فلسفی عرض کردم آیا شما از مطالبی که بنده در منزل شما مطرح می‌کنم راضی هستید؟ ایشان فرمودند این مطالب خوب و حق است و سپس فرمودند: بد نیست برخی از دوستان شما که در این مسائل خبره نیستند، وارد این مباحث نشوند.

■ حضرت عالی به عنوان کسی که هم به معارف اهل بیت‌علیهم السلام مسلط هستید و هم قدرت نقد مباحث فلسفی و عرفانی را دارید، چگونه در کنار فراگیری علوم اهل بیت‌علیهم السلام و به عنوان مدافع این علوم به تحصیل فلسفه و عرفان هم پرداخته‌اید؟ مسیر مطالعاتی شما چگونه بوده و از چه اساتیدی بهره‌جسته‌اید؟

در مورد سیر مطالعاتی خود باید بگویم: به دلیل علاقه فراوان، دروس حوزه را با جدیت دنبال می‌کردم. برای فراگیری هرچه بیشتر دروس مقدماتی انگیزه‌هایی نیز وجود داشت، مرحوم آقای شیخ علی اکبر نوغانی مدیر مدرسه نواب بود. در فصل تابستان معمولاً بزرگان و شخصیت‌های مهم از اطراف به دیدن ایشان می‌آمدند، ایشان مقابل مژرس فرش می‌انداختند و ضمن دید و بازدید از طلبه‌ها نیز امتحان می‌گرفتند. از نظر ایشان بنده به سؤالات خوب پاسخ می‌دادم لذا بیشتر اوقات مرا برای امتحان فرا می‌خواندند. بنده هم به ضرورت، نوع کتابهای مقدماتی را حفظ بودم. پس از اتمام مقدمات طبق معمول حوزه به تحصیل فقه و اصول پرداختم. قوانین، رسائل، مکاسب و کفایه را خدمت مرحوم آقا شیخ هاشم قزوینی خواندم. در این مدت بین بنده و ایشان آشنایی به وجود آمد. با ورود مرحوم میرزا مهدی اصفهانی به حوزه مشهد، مطرح بودن مباحث فلسفی و نقدها و اشکالات وارد بر آن تا حدودی برای کسانی که در جریان این مباحث بودند روشن شد.

مرحوم آقا شیخ مجتبی قزوینی واجد هر دو جهت بودند؛ یعنی هم به مسائل فلسفی و هم به نقد این مسائل آگاه بودند به علاوه ایشان به جهت معنویت بسیار بالا مصداق بارز «یذکرکم الله رویته» بودند. به

متأسفانه برخی از عالمان پس از پی‌ریزی اعتقادات خود بر مبنای افکار بشری به معارف و حقایق مراجعه می‌کنند. اگر تحصیل فلسفه یا عرفان سبب شود که ذهن انسان با این مطالب به گونه‌ای قالب بندی شود که در برخورد با قرآن و روایات توان درک مضامین حقیقی آن را نداشته باشند، قطعاً چنین آموزش‌هایی صحیح نیست.

در مواجهه با شبهات ملحدان و منکران توحید و نبوت باید از قواعد و مطالب روشن عقلانی در پاسخ‌دهی به شبهات بهره‌جست. روشن است که قواعد عقلانی در انحصار کتب فلسفی نیست بلکه همه عقلا از آن بهره‌مند هستند.

دلیل این جاذبه‌ها بنده خدمت ایشان می‌رسیدم، به تدریج ارتباط ما با ایشان بیشتر شد و بنده این مباحث را با ایشان پی‌گیری کردم.

■ حضرت عالی نزد مرحوم آقا شیخ مجتبی قزوینی چه دروس و کتابهایی را خواندید؟

منظومه، مشاعر، قسمتی از اسفار و اشارات را تا نمط نهم نزد ایشان خواندم. ایشان به جهات خاصی نمط دهم را نمی‌خواندند. حدود هفت یا هشت نفر در درس اشارات ایشان شرکت می‌کردند. در طول دوره تدریس اشارات به تدریج از تعداد شاگردان ایشان کاسته می‌شد تا جایی که ایشان جلسه را فقط با بنده تشکیل می‌داد. ایشان در جلسه آخر با کتابی که در دست داشتند وارد شدند و به من فرمودند: به هنگام شروع درس اشارات مرحوم آقا بزرگ شهیدی - که از مشاهیر فلسفه مشاء بودند - جمعیت به قدری بود که حتی در محل هیزمهای بخاری نیز می‌نشستند. در طول درس به تدریج از جمعیت کاسته شد تا جایی که بنده ماندم و مرحوم شهیدی. روز آخر ایشان کتاب اشارات مخطوطی را آوردند و فرمودند، من بر این کتاب حاشیه نوشته‌ام و حال که فقط شما مانده‌اید این کتاب را به شما هدیه می‌کنم. مرحوم شیخ مجتبی قزوینی هم آن کتاب را به بنده هدیه کردند. متأسفانه این کتاب توسط موربانه از بین رفت.

■ نقل است که مرحوم شیخ مجتبی قزوینی صبح‌ها اسفار را رسماً تدریس می‌کردند و عصرها آن را نقد می‌کردند. آیا این موضوع صحت دارد؟

خیر، بنده چنین چیزی را به خاطر ندارم. ایشان در ضمن ارائه مباحث، هر جا که لازم بود نقد مطلب را هم مطرح می‌کرد.

■ آیا غیر از نقد فلسفی فلسفه، با مرحوم شیخ مجتبی قزوینی جلسات معارفی هم داشتید؟

خیر، ایشان مطالب خود را در ضمن درسهایی که داشتند، مطرح می‌کردند.

■ پس جلسات ایشان صرفاً تدریس فلسفه و نقد مطالب فلسفی نبوده است.

بله. ایشان گاهی ضمن تدریس و نقد فلسفی، مطالب معارفی خود را هم مطرح می‌کردند. البته ایشان مطالب معارفی خود را به صورت کتاب نوشته‌اند که معروف‌ترین آن‌ها همان «بیان الفرقان» است که اخیراً در حال تحقیق و تجدید چاپ می‌باشد.

■ توصیه شما به مراکز علمی، طلبه‌ها و دانشجویان چیست؟

در اهمیت و ارزش بسیار بالای اشتغال به تحصیل علوم و معارف اعتقادی هیچ تردیدی وجود ندارد. مذاکره، بحث و نقد علمی یکی از عوامل مهم شناخت صحیح، تولید، تکامل و تعالی علم است. تلاش برای تحصیل و ترویج معارف اعتقادی یکی از عوامل تعیین کننده و موثر برای رشد فکری جامعه و مراکز علمی است. در احادیث اهل بیت علیهم السلام نیز تأکید بسیاری بر این امر شده است. حضرت سید الشهدا علیه السلام می‌فرماید: «دراسة العلم لقاخ المعرفة» یعنی گفتگوهای علمی موجب تولید معرفت و شناخت است. عقل هم بر این مطلب گواهی می‌دهد. جهت ایجاد محیطی سالم برای تشکیل جلسات علمی، رعایت نکات زیر ضروری است:

۱. هدف از این مباحث صرفاً جستجو و رسیدن به حقیقت باشد. بنابر این لازم است از تمام عواملی که مانع شناخت حقیقت هستند پرهیز شود. شخصیت زدگی یکی از این عامل‌هاست. امام صادق علیه السلام فرمودند: «إياك أن تنصب رجلاً دون الحجة، فتصدقه في كل ما قال»^۱ در مسائل اعتقادی تقلید جایز نیست بلکه اعتقادات باید بر اساس تحقیق شکل گیرد. احترام به شخصیت‌های محترم لازم است، اما مهمتر از آن، یافتن و پیروی از حقیقت است که «الحق أحق أن يتبع». همچنین باید توجه داشت که نقد مسائل مختلف بر اساس ضوابط به معنای توهین به شخصیت‌ها و صاحب نظران نیست بلکه بررسی آراء اشخاص به معنای اعتنا به نظرات و نوعی احترام به ایشان است.

۲. در مباحث و جلسات اعتقادی باید از هر گونه حاشیه سازی، سیاسی کردن بحث، توهین، تهمت و نسبت‌های دروغ پرهیز کرد. شایسته است که مطالب در فضایی کاملاً سالم و بر اساس ضوابط علمی بررسی شود تا دستیابی به حقیقت سهل گردد.

۳. با توجه به موقعیت بسیار بالا و ارزنده عقل از يك سو و محدودیت دایره درك آن از سوی دیگر لازم است بعد از اثبات خداوند متعال و پذیرش وحی به عنوان منبعی وسیع و بی خطا، در متون وحیانی تعقل کنیم. چنان که يك فقیه با اصول و مبانی خاص به استنباط احکام از آیات و روایات می‌پردازد، در مباحث

چنان که یک فقیه با اصول و مبانی خاص به استنباط احکام از آیات و روایات می‌پردازد، در مباحث اعتقادی هم استفاده از این متون بر اساس اصول و ضوابط عقلانی - البته با دو قید اعتبار سند و روشنی دلالت - ضروری و لازم است.

اگر باور داشته باشیم که انبیاء و اوصیاء برای هدایت انسان در اعتقاد و عمل آمده‌اند، پس باید مسلم بدانیم که با تأمل و تفکر در سخنان آن‌ها می‌توان صراط مستقیم را دریافت و از تشبث و التقاط فکری به دور ماند.



چنانچه از ابتدای امر به بهره‌گیری از متون وحیانی توجه شایسته‌ای صورت نگیرد، نفوس با مطالب دیگر شکل خواهد گرفت و دست برداشتن از آن مطلب بسیار مشکل خواهد بود و سرانجام اختلافات زیادی در مبانی اعتقادی بین مکتب وحی و مکاتب بشری پدید خواهد آمد و به تأویل و توجیه متون وحیانی منجر خواهد شد چنان که برخی از اندیشمندان قدیم و جدید به دلیل کم توجهی به مکتب وحی و بهره‌گیری از مکاتب دیگر در ابتدای امر، دست به تأویل و توجیهاتی در آیات و روایات زده‌اند که حتی بیان آن‌ها بسیار مشکل است.

اعتقادی هم استفاده از این متون بر اساس اصول و ضوابط عقلانی - البته با دو قید اعتبار سند و روشنی دلالت - ضروری و لازم است. اختلافات احتمالی در برداشت هم ایرادی ندارد بلکه این اختلافات نیز باید با محوریت عقل مورد گفتگو و بحث قرار گیرد. البته روشن است که اگر حقیقتاً در وحی تعقل شود و به قرآن و روایات عترت علیهم السلام مراجعه گردد، اختلاف چندانی پدید نخواهد آمد؛ چراکه این متون حق هستند و هماهنگی خاصی دارند و انسان را به حقیقت راهنمایی می‌کنند. احیاناً اگر اختلافاتی در آغاز مباحث پیدا شود با روش‌های علمی در استنباط معارف می‌توان این اختلافات را به حداقل رساند. اگر باور داشته باشیم که انبیاء و اوصیاء برای هدایت انسان در اعتقاد و عمل آمده‌اند، پس باید مسلم بدانیم که با تأمل و تفکر در سخنان آن‌ها می‌توان صراط مستقیم را دریافت و از تشّت و التقاط فکری به دور ماند.

همه مراکز علمی که مخاطب ما هستند، بر استفاده از متون وحیانی تأکید و بر این اصل اتفاق دارند که سخن نهایی، دقیق و استوار در وحی آمده است و کتاب و عترت علیهم السلام مطالب را به بهترین و شایسته‌ترین وجه تبیین فرموده‌اند؛ بنابر این در عمل هم هرگز نباید از این نکته غافل شد. چنانچه از ابتدای امر به بهره‌گیری از متون وحیانی توجه شایسته‌ای صورت نگیرد، نفوس با مطالب دیگر شکل خواهد گرفت و دست برداشتن از آن مطلب بسیار مشکل خواهد بود و سرانجام اختلافات زیادی در مبانی اعتقادی بین مکتب وحی و مکاتب بشری پدید خواهد آمد و به تأویل و توجیه متون وحیانی منجر خواهد شد چنان که برخی از اندیشمندان قدیم و جدید به دلیل کم توجهی به مکتب وحی و بهره‌گیری از مکاتب دیگر در ابتدای امر، دست به تأویل و توجیهاتی در آیات و روایات زده‌اند که حتی بیان آن‌ها بسیار مشکل است. گاهی این تأویلات با اصول علمی و عقلانی چندان ناسازگار و به دور از فهم و درک عقلاست که انسان می‌یابد که ریشه این تأویلاتها آغشته بودن ذهن به برخی مبانی نادرست است و با صرف نظر از برخی مبانی، هرگز این برداشت‌ها به ذهن احدی خطور نمی‌کند. این تأویلات در حقیقت مسخ متون وحیانی است نه استفاده از آن‌ها. پیشتر فهرستی از اختلافات اساسی در مسائل گوناگون اعتقادی، بین معارف وحیانی و مکاتب بشری ارائه شد.

امیدواریم خداوند متعال همه کسانی را که برای فهم معارف اعتقادی می‌کوشند، به درک حقیقت موفق کند و همه ما را مشمول این حدیث شریف قرار دهد که امام صادق علیه السلام فرمودند: «من تعلم الله وعمل لله و علم الله دعى فی ملکوت السماوات عظيماً»^۲

پی‌نوشت‌ها:

۱. کافی ۲ / ۲۹۸.

۲. امالی طوسی / ۳۷. ورك: کافی ۱ / ۳۵ با اندکی تفاوت در تعبیر.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی